

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۱۱ مارچ ۲۰۱۵

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش بیست و هفتم

تجاوز امریکا بر افغانستان

نیروهای جبهه متحد به قوماندانی دوستم، طالبان را در کندز که شدیداً بمباران می شدند، به محاصره کشیدند. در قلعه جنگی مزار بیش از ۵۰۰ طالب به قتل رسیدند. نیروهای رشید دوستم، عطا محمد نور و محمد محقق، خیل عظیمی از جنگجویان طالب را در دهدادی و مکتب سلطان راضیه مزار محاصره کردند و بالاخره بیش از یازده هزار طالب در این دو ولایت کشته و یا اسیر شدند. نیروهای دوستم ۲۰۰۰ طالب اسیر را در کانتینرها انداخته و بعد از آن که تمام منقذهای هوا را بستند و از چهار سو کانتینرها را مورد رگبار قرار دادند، درحالی که خون از کانتینرها به هر سو می جهید، ۲۰۰۰ طالب را به دشت لیلی (میان مزار و شبرغان) برده و همه را در چاه ها انداخته و بعد دهها نارنجک را بر آنان پرتاب نمودند (دوستم در ۲۰۰۹ به افرادش دستور داد که شبانه این همه جسد را از چاه ها و گورهای دستجمعی دشت لیلی بیرون کشیده، به دریای آمو بیندازند تا تلاش های بعدی نهادهای خارجی و داخلی در پیدا کردن این اجساد نتیجه نداشته باشد). بیشتر این اسیران، داوطلبان پاکستانی ملاکند دویژن مربوط مولانا صوفی محمد بودند که خانواده های آنان بعد از ختم جنگ (ماه دسمبر) و گم شدن فرزندان شان روزها در دیر و ملاکند مظاهره کرده و می خواستند که خانه مولانا صوفی محمد را آتش بزنند و خودش را خاکستر بسازند که باز هم «آی. اس. آی» به سر وقتش رسید و این مولانای جاسوس و بدنام را ظاهراً زندانی ساخت تا از خشم بازماندگان و خانواده های کشته شدگان در امان بماند. بعد از آن که «آی. اس. آی» او را به پشاور و بعد به اسلام آباد برد، مدتی بعد رهائی یافت.

در این حال کمیته ای متشکل از قومندانان جبهه متحد برای تسلیمی طالبان در شمال افغانستان تشکیل شد که عتیق الله بریالی در رأس آن قرار گرفت. دستگیری و تسلیمی طالبان، مخصوصاً گرفتاری قومندانان آنان سوده های کلانی به جیب اعضای کمیسیون و رئیس آن سرازیر کرد. تنها برای رهائی ملادادالله که در بغلان دستگیر شد، ۲۵۰ هزار دالر پرداخته شد. اعضای کمیسیون سر و ریش این قومندان فاشیست را تراشیدند و از طریق کابل و قندهار به چمن پاکستان رساندند. همچنان خلیل اندرابی از ملا منان و ملا شرافت در بغلان ۱۲۵ هزار دالر رشوت گرفت مگر آنان را رها نکرد و به امریکائی ها سپرد.

امریکائی‌ها به تاریخ اول دسامبر ۲۰۰۱ در افغانستان نیرو پیاده کردند و میدان هوایی بگرام را اشغال نمودند. فردای آن بر آخرین سنگر القاعده در توره بوره حمله نمودند. این حمله تا ۶ دسامبر چنان شدت یافت که در هر دو دقیقه یک راکت کروز بر آن فرود می‌آمد. خسارات انسانی و مالی بسیاری بر اهالی قریه‌های این ولسوالی وارد شد. تنها در قریه «مدو» در این ولسوالی ۵۶ نفر کشته شدند. شدت بمباران و صدای آن به اندازه‌ای مهیب بود که در بعضی قریه‌ها از گوش مردم خون می‌چکید. تحقیقات بعدی نشان داد که امریکائی‌ها در این حمله از موشک‌های هسته‌ئی با برد محدود نیز استفاده کردند و به دنبال آن علاوه بر این که زاد و ولد در میان حیوانات این منطقه کاهش یافت، حاصلات زراعی نیز به شدت اُفت نمود و چند بز، چوچه ناقص‌العضو زائید. برخی از نشرات انگلیسی اعلان کردند که تشعشعات رادیو اکتیف نیز در این منطقه به مشاهده رسیده است. بعد از بمباران امریکائی‌ها در بسیاری از ولایات جنوبی اطفالی متولد شدند که شباهتی به انسان نداشتند. داکتران علت آن را تشعشعات رادیو اکتیو دانسته‌اند.

در جریان این عملیات با این که اکثر سران و قومندانان مهم طالبان قادر شدند که به پاکستان فرار کنند، اما در مجموع بیش از ۷۰۰ تن از قومندانان دست‌دوم و سوم طالبان با ۷۵۰ تن از افراد القاعده دستگیر و همه به امریکائی‌ها تحویل داده شدند. چون اختیار افغانستان را آنان داشتند و قومندانان جهادی، مخصوصاً سران شورای نظار مانند پادوان پروپا قرص در خدمت این اشغال قرار گرفتند.

امریکائی‌ها برای این که ظاهراً وجهه برباد رفته خود را دوباره به جا سازند، با طمطراق و سروصدای بسیاری این افراد (بالتر از ۱۵۰۰ نفر که از چهل کشور بودند) را در حالی که با زنجیر بسته و در طیاره با زرق داروی بیحسی بر چوکی‌ها نشانده و در زیر چوکی برای هر زندانی تشناب کوچکی تعبیه کرده بودند به جزیره گوانتانامو در خلیج کوبا انتقال دادند. اما اکثر سران واقعی طالبان توسط انگلیس‌ها و پاکستانی‌ها با چشمک امریکائی‌ها به پاکستان برده شدند و از رفتن به گوانتانامو نجات یافتند. قومندانان زندان گوانتانامو را در آغاز تأسیس جنرال میلر و حال دریا دار هریسون-زمان نگارش - به عهده دارد. زندان گوانتانامو پنج بند دارد که بند پنجم آن بسیار مخوف است و افراد خطرناک درجه اول را در آن نگه می‌دارند که با شکنجه‌های غیر انسانی شباروزی سربازان جنایتکار و آدمکش امریکائی روبه‌رو می‌باشند. قفس‌های این بند همه با جالی پوشیده شده که زندانی شب و روز باید نیش پشه‌ها را متحمل شود. در میان این زندانیان عده‌ای بی‌آن که به طالبان و یا القاعده ارتباطی داشته‌بوده باشند گرفتار و انتقال یافتند (در میان دستگیرشدگان حتی نوجوان سیزده ساله‌ای هم به گوانتانامو انتقال داده شده بود که بعداً رها گردید). امریکا با این برخوردهای سمبولیک، فاشیستی و تحقیرآمیز می‌خواست آبرویی را که به دست خود ریخته بود، دوباره اعاده کند و نشان دهد که از حمله یازده سپتمبر بسیار خشمگین و عصبانی است.

در طول دوران عملیات امریکائی‌ها تا سقوط کامل امارت طالبان ۴۶۵۰ نفر به قتل رسیدند (۳۲۵۵۰ لیتر خون ریختند) که ۹۵ درصد این کشته‌شدگان جنگجویان القاعده و طالب بودند. درحالی که درین دوره قومندانان جهادی بیش از ۱۱۰۰۰ طالب را کشته، زخمی و دستگیر کردند. نیروهای دوستم بیشترین اسرای طالب را قتل عام کردند و به این ترتیب بار دیگر به اثبات رساندند که ملیشیای «دولت دموکراتیک» و در رأس آن «رفیق دوستم» (در آخرین کنگره حزب دموکراتیک به پیشنهاد «رفقاء» عضو بیرونی سیاسی شد) حتی از قومندانان جهادی، فاشیست تر و خونخوارتراند.

امریکائی‌ها نام ۷۳۲ تن از افراد طالب و القاعده که ۱۳۷ تن آنان را رهبران، وزیران، معینان، والیان، رؤسا و قومندانان نظامی می‌ساختند، در لست خاصی جا داده و نام آن را «لست سیاه شورای امنیت» ماندند که در صورت

شناسائی دستگیر کردند. بر رفت و آمد آنان قید زده شد و دارائی های شان در بانکها منجمد گردید. در این لست ملامحمد عمر رهبر طالبان، گلبدین رهبر حزب اسلامی، ملا ربانی رئیس شورای وزیران، ملا محمد حسن معاون شورای وزیران، ملاعبیدالله وزیر دفاع، ملا فقیر احمد وزیر امور خارجه، ملا عبدالرزاق وزیر تجارت، ملا عبدالواسع معتصم وزیر مالیه، ملاسید غیاث الدین وزیر حج و اوقاف، قاری احمدالله وزیر امنیت، ملا احمد جان وزیر آب و برق، ملا محمد عباس وزیر صحت عامه، ملا عیسی وزیر آب و برق، ملا الله داد وزیر شهرسازی، قاری دین محمد وزیر تحصیلات عالی، مولوی جلال الدین حقانی وزیر سرحدات، قدرت الله جمال وزیر اطلاعات و فرهنگ، ملا عبدالرزاق وزیر امور داخله، مولوی عبداللطیف منصور وزیر زراعت، مولوی مطیع الله مطیع وزیر کار و امور اجتماعی، ملا محمد ولی وزیر امر بالمعروف، ملا امیرخان متقی وزیر معارف، ملا حمدالله نعمانی وزیر تحصیلات عالی، ملا ترابی وزیر عدلیه، ملا یارمحمد وزیر مخابرات، ملا نورمحمد ثاقب رئیس ستره محکمه، ملا اختر محمد منصور وزیر هوانوردی و مولوی عبدالرقيب تخاری وزیر برگشت مهاجران از افراد ارشد طالبان با ۴۲ معین، ۲۳ والی و ۴۹ رئیس، سفیر و قومندان شامل گشتند. از روی این لست می توان به آسانی حدس زد که در جریان این حمله سران طالب همه زنده و آزاد ماندند که برای مدتی در ایران و پاکستان مخفی شده، بعد از ظهور دوباره (۲۰۰۴) به فعالیت آغاز کردند.

سازمان القاعده در ۱۱ سپتمبر، ۱۸ هزار نیروی جنگی و آماده عمل داشت که ۳۰۰۰ آن در جریان بمباران امریکائی ها کشته و ۱۲۰۰ تن دیگر به اسارت نیروهای امریکائی درآمدند (۷۵۰ تن آنان توسط نیروهای پاکستانی در خاک آن کشور دستگیر شدند). نیمی از دستگیرشدگان به گوانتانامو و نیم دیگر به زندانهای مخفی امریکا انتقال داده شدند که تا حال از سرنوشت اکثر آنان اطلاعی در دست نیست. بخش بیشتر، ۱۴۰۰۰ باقیمانده بعد از ۲۰۰۳ و اشغال عراق توسط اردوی امریکا به آن کشور رفتند. گروه عمده القاعده که مهمترین و ورزیده ترین جنگجویان این سازمان را در بر می گرفت، شامل قطعه ۵۵ می شدند که وظیفه اصلی آن حفظ جان اسامه و دستیاران او بود. در آن وقت قومندانی این گردان را ابوخیاب بر عهده داشت. افراد مهم القاعده طاهر یلداش، ابوحفص، امیرخطاب، ابومصعب الزرقاوی، ابویوب المصری، ابو عمر البغدادی، محمد صلاح، رمزی بن الشبیه، ابوعلی، المجاطی (مهمترین طراح عملیات القاعده که با ۱۴ تن کشته شد)، یوسف الصیبری، ابوهاجر، العتیبی، نبیل صحراوی، حسن خطاب، سنان الحارثی، سعودالعتیبی، اسلم اعوان مشهور به عبدالله خراسانی (از طراحان اصلی عملیات القاعده) و... به قتل رسیده اند. ابوحانی، خالد شیخ محمد، علی بن طاهر، ابو محمد المقدتی، شیخ خالد محمد، معروفی، نزار طرابلسی، ابو مصعب السوری، ابوالفرج الیوبی، عزمی الجیوسی، رضوان عصام الدین، عبدالرحیم الناصری، حنبلی، محمد القیزاری، سلیمان ابوغیث سخنگوی اسامه، سعدی حمدان دریور اسامه، ۱۲۰ تن از خطرناکترین آنان در سه زندان اردن، بیش از ۷۰۰ تن در زندان قینطره مراکش زندانی گشتند، سه پسر و چند زن اسامه که در ایران زندانی بودند و اخیراً رها شده به امریکا رفتند نیز از دستگیر شدگان القاعده بودند.

القاعده بعد از ۱۱ سپتمبر توانست تجدید سازمان کند و با تشکیل پنج حوزه مجزا که هر کدام دارای ساختار رهبری جدا، عملیات مستقل و منابع مالی محلی هستند، به کار خود ادامه داد که در اجرای عملیات نیازی به دستورگیری از مرکز نداشتند، در حالی که قبل از آن به چنین دستوری نیاز بود. بعد از آن که در دسمبر ۲۰۰۱ ابوحفص فرمانده نظامی القاعده در حومه کابل به قتل رسید، سیف العادل مصری که طراح عملیات القاعده در ۱۹۹۸ بر سفارتخانه های امریکا در کینیا و تانزانیا بود، به این سمت گماشته شد. در آن وقت اسامه رهبر القاعده، الظواهری معاون،

مصطفی احدالحساری مسؤول مالی، ابومحمد المصری مسؤول تبلیغاتی و ابوخیاب مسؤول قطعۀ ۵۵ بودند. حوزه های پنجگانه عملیاتی القاعده این طور ترتیب یافته بودند:

۱- حوزه هند و پاکستان: شامل پاکستان، هند و افغانستان که بر فعالیت های چهار شبکه جهادی نظارت می کرد. «سپاه محمد» به فرماندهی مولوی مسعود از هر، «سپاه طالبان منطقه وزیرستان» به فرماندهی حاجی محمد عمر، «جنبش مبارزین کشمیری» به فرماندهی سید صلاح الدین و «جماعت اسلامی کشمیر» به فرماندهی عبدالرشید الترابی. چون طالبان افغان ظاهراً پاشیده بودند و گروه حقانی تشکیل نشده بود، لذا در این حوزه ذکری از تشکلات زیر فرمان القاعده نیامده است.

۲- حوزه منطقه آسیای میانه: شامل ازبکستان، چین، گرجستان، جنوب چین و سینکیانگ که در مجموع فرماندهی این منطقه بر عهده طاهر یلداش یکی از ۱۲ رهبر اصلی القاعده بود که در ۲۰۰۹ در درگیری با نیروهای بیت الله محسود زخم برداشت و بعد در ۲۰۱۰ توسط طیاره های بی پیلوت امریکائی به قتل رسید و این که چه کسی جانشین او شد، القاعده رسماً اعلان نکرد. این حوزه بر چهار گروه نظارت داشت: «جنبش اسلامی ازبکستان» که خود یلداش رهبری آن را داشت؛ «سازمان مجاهدین عرب چین» که فرماندهی آن را ابوالولید عبدالعزیز الغامدی بر عهده داشت؛ «شبکه التوحید و الجهاد» در منطقه «بنکیسی گرجستان» و «جنبش اسلامی اوغورها» در سینکیانگ چین که رهبری آن را اوجیماندی عباس بر عهده داشت.

۳- حوزه جنوب شرق آسیا: شامل اندونزی، مالیزیا و فلپین می شد. فرماندهی این حوزه را سومیرو مشهور به ذوالقرنین بر عهده داشت و بر پنج گروه نظارت می کرد: «جماعت اسلامی اندونزی» به رهبری ذوالمتین مشهور به نابغه؛ «جماعت اسلامی مالیزیا» به رهبری یزید صفت؛ «گروه سرباز جهادی اندونزی» به رهبری جعفر ابوطالب؛ «جنبش ابوسیف» به رهبری عبدالرزاق جنجلانی و «جبهه آزادیبخش اسلامی مورو» به رهبری اوستا فازاریف گولائی.

۴- حوزه خاورمیانه و خلیج فارس: شامل عربستان، یمن، کویت، عراق، اردن، ترکیه و لبنان می شد و این که چه کسی بر ۱۰ گروه زیر نظر این حوزه فرماندهی می کرد، بعد از مرگ عبدالکریم المجاطی معلوم نشد. این حوزه بیشترین جنگجویان القاعده را رهبری می کرد و در ده سال گذشته تغییرات مهمی در ساختار این حوزه به وجود آمده است. «انصار القاعده در جزیره العرب»؛ «سازمان سلفیون کویت» به رهبری عیسی السلطان؛ «ارتش عدن» به رهبری طارق الفضلی؛ «انصار القاعده یمن» به رهبری محمد ابوغیث؛ «جماعت توحید و جهاد» عراق؛ «جنبش انصارالاسلام» به رهبری ملا کریکار کردی؛ «ارتش انصارالسنة عراق» به رهبری ابو عبدالله حسن المحجود؛ «جنبش سلفیه اردنی»؛ «عصبة الانصار» اردنی به رهبری ابو مخجن؛ «جنبش سواران شرق بزرگ» ترکیه به رهبری حبیب آقداش.

۵- حوزه غرب عربی و مدیترانه: شامل شمال آفریقا و ۱۱ دولت اروپائی (آلمان، فرانسه، انگلیس، هلند، بلجیم، ایتالیا، اسپانیا، الجزایر، تونس، مصر، اردن، مراکش و لیبیا) که بر ۱۱ گروه نظارت می کرد. «دعوت و کشتار الجزایر»، «سازمان صراط المستقیم مراکش» به رهبری میلودی زکریا، «جماعت اسلامی و جهاد مغرب» به رهبری ابوجهاد، «جناح سلفیه جهادیه مراکش»، «جماعت هجرت و تکفیر مراکش» به رهبری داوود مخرمی، «جماعت اسلامی جنگجویان مراکش»، «گروه توحید و جهاد مصر»، «خلا یا الموت الزرقاوی» در اردن؛ «جماعت اسلامی جنگجویان لیبیا» به رهبری عبدالله الصادق؛ «جماعت اسلامی جنگجویان تونس» به رهبری طارق معروفی که بر شعبه های خود در بلجیم و ایتالیا نظارت می کرد؛ «سازمان سنت و الجماعه تونس» که بر

شعبه های بلجیم و هالند نظارت می کرد؛ «جبهه اسلامی تونس»، «سازمان انصار شریعت» در لندن به رهبری ابوحمزه مصری، «سازمان المهاجرون» به رهبری عمر بکری محمد و سازمان القاعده در موریتانی که بسیار قدرتمند بود.

به این ترتیب القاعده بعد از ۱۱ سپتمبر بر ۳۴ گروه نظامی و جنگجو نظارت پیدا کرد. در این ۱۰ سال با این که برخی از این سازمان ها ضربات کاری خوردند، اما سازمان های دیگر القاعده در این مدت ایجاد گشتند و در کادر رهبری گروه های القاعده نیز تغییراتی به وجود آمده و بیشتر نسل جدید جنگجویان رهبری را در دست گرفته اند. آنچه مسلم است این که رهبری القاعده و تسلط بر آن را اعراب در دست دارند و دیگران باید از رهبران عرب در القاعده پیروی کنند.

بعد از سقوط امارت طالبی (امریکائی ها ظاهراً دنبال نمودن سه هدف را در افغانستان اعلان کردند: مبارزه با تروریسم، مبارزه با مواد مخدر و دولت سازی). امریکائی ها به کمک سازمان ملل که بار دیگر لخصر براهیمی (دیپلمات الجزایری) را در ۴ اکتوبر ۲۰۰۱ به عنوان نماینده خاص برای افغانستان تعیین کرد، کنفرانسی را در بن تدویر نمود تا سرنوشت دولت آینده افغانستان را مشخص سازد. این کنفرانس که در آن حدود ۳۰ نفر از چهار پروسه پشاور (خاندان پیرگیلانی)، قبرس (جلیل شمس، اسحاق گیلانی، همایون جریر، تندر و جبار تقواء)، روم (ستار سیرت، داکتر عبدالرحمن، حامد کرزی، زلمی رسول، خانواده ظاهر شاه، مخدوم رهین و...) و جبهه شمال گرد آمده بودند و عده ای را به عنوان ناظر بر کنفرانس دعوت نموده بودند که بیشتر شان وطن فروشان انجوتی و سازمان هائی بودند که به غرب چشمک می زدند. این کنفرانس در ۲۷ نومبر آغاز به کار کرد. پروسه های چهارگانه، مخصوصاً روم، پشاور و قبرس از مدتها تشکیل شده و برای برگزاری این کنفرانس آماده شده بودند. در این پروسه که جاسوسان امریکا، انگلیس، ایران و پاکستان جا داشتند و از طریق سیا، انتلجنس سرویس، اطلاعات ایران و استخبارات پاکستان حمایت می شدند، بستر اساسی تجاوز بعدی امریکا به افغانستان را مهیا می ساختند، چیزیکه قبلاً سران جبهه متحد شمال (ربانی، سیاف، فهیم، خلیلی، محقق، کاظمی، داکتر عبدالله، دوستم، قانونی، سروری، عطا، اسماعیل خان، اکبری، حاجی قدیر و...) این آمادگی را گرفته و به سوی جت های «بی-۵۲» گل افشانده و دست تکان داده بودند. اینان همان هائی بودند که سالها آدم کشته، چپاول و جاسوسی کرده بودند. تشکیل دولت با اینان تعریف واقعی دولت را که «ابزار سرکوب یک طبقه به وسیله طبقه دیگر است» تمثیل نمود. چون اینان یا نماینده بورژوازی دلال و یا ملاک ارضی بودند و بعد از تشکیل دولت در سایه اشغالگران امریکائی روزگاری بر توده های کارگر، دهقان، اهل کسبه و پیشه ور مسلط شد که با اشغالگری سالهای اخیر بسیار فرق داشت و بی سابقه بود.

در آغاز، یونس قانونی و ستار سیرت به عنوان رؤسای این کنفرانس تعیین شدند. با این که چندین ناظر و مهمان از افغانستان و جهان به بن دعوت شده بودند، اما آمنه افضلی، سید حسین انوری، هدایت امین ارسال، سید حامد گیلانی، رحمت الله موسی غازی، انجنیر عبدالحکیم، همایون جریر، عباس کریمی، مصطفی کاظمی، عزیزالله لودین، احمد ولی مسعود، عزیزالله آصف محسنی، پروفیسور محمد اسحاق نادری، محمد ناطقی، عارف نورزی، یونس قانونی، داکتر زلمی رسول، میرویس صادق، داکتر محمد جلیل شمس، ستار سیرت، همایون تندر، سیما سمر، عبدالرحیم وردک، عزیزالله واصفی و پاچا خان خدران حق رأی داشتند. همچنان چند شاهد از سوی برخی سازمان های سیاسی، سازمان ملل متحد و لخصر براهیمی به عنوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در آن شرکت داشتند.

در این جلسه، ۳۰ تن از اعضای کابینه و ستره محکمه تعیین شدند. ریاست اداره موقت به حامد کرزی داده شد. با این که ابتداء ستار سیرت اکثریت آراء را برد (ستار سیرت داماد مولوی عبیدالله ساپی که با خسر یونس قانونی قاضی عبدالعظیم جلیلی باجه می شود. وی از ازبک های سمت شمال است که در زمان ظاهر شاه وزیر عدلیه بود بعد از کودتای ۲۶ سرطان داوود از افغانستان فرار کرد و به عربستان سعودی رفت بعد از کودتای داوود خانه اش مصادره شد در عربستان سعودی ظاهراً به حیث استاد فاکولته کار می کرد که بعد از تقاعد به امریکا رفت، از پروسه روم به کنفرانس بن دعوت شد، ادای اخوانیگری می کرد، در انتخابات اول ریاست جمهوری خود را کاندید کرد. قرآن به دست تصاویرش را به چاپ رساند و کمپاین می کرد، اما کمتر از نیم درصد رأی آورد و مردم بر تصویرش تف انداختند، چون می دانستند که این قرآن جز تزویر چیزی نیست و دیده بودند که همجنسان جناور او (ربانی، گلبدین و سیاف) زیر شعار همین قرآن قتل عام کردند، وطن فروختند و به ناموس مردم تجاوز کردند. در آن زمان میان مردم از بی شخصیتی و حقارت این جرثومه صحبت های بسیاری می شد. از این که امریکا او را به عنوان جاسوس مهم نمی پذیرفت، بسیار عصبانی بود)، اما خلیزاد نماینده امریکا و لخصر براهیمی نماینده ملل متحد با این انتخاب مخالفت کرده، حامدکرزی را بر اعضای جلسه تحمیل نمودند. تا آن زمان برخی از اعضای شرکت کننده نمی دانستند که امریکائی ها قبلاً حامد کرزی را به عنوان سر جاسوس خود تعیین نموده بودند.

در تعیینات بُن، حامد کرزی رئیس اداره، قسیم فهیم معاون و وزیر دفاع، سیما سمر معاون و وزیر امور زنان، حاجی محمد محقق معاون و وزیر پلان، شاکر کارگر معاون و وزیر آب و برق، هدایت امین ارسلا وزیر مالیه، داکتر عبدالله وزیر امور خارجه، یونس قانونی وزیر امور داخله، عبدالرحیم کریمی وزیر عدلیه، داکتر رسول امین وزیر معارف، داکتر شریف فایض وزیر تحصیلات عالی، سید مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ، داکتر سهیلا صدیق وزیر صحیه، حاجی عبدالقدیر وزیر شهرسازی، سید حسین انوری وزیر زراعت، سید مصطفی کاظمی وزیر تجارت، میر محمد امین فرهنگ وزیر بازسازی، محمد عالم رزم وزیر معادن و صنایع، داکتر عبدالرحمن وزیر هوانوردی، انجنیر عبدالرحیم وزیر مخابرات، عنایت الله نظری وزیر امور مهاجران، سلطان حمید سلطان وزیر ترانسپورت، منگل حسین وزیر آبیاری، عبدالملک انور وزیر انکشاف دهات، عبدالخالق فضل وزیر فواید عامه، عبدالله وردک وزیر شهداء و معلولین، محمد حنیف حنیف بلخی وزیر حج و اوقاف، محمد عارف سروری رئیس عمومی امنیت ملی، امان الله خدران وزیر سرحدات، میرویس صادق (پسر اسماعیل خان) وزیر کار و امور اجتماعی و محمد عارف نورزی وزیر صنایع خفیفه مقرر شدند و قرار شد حامدکرزی به تاریخ ۲۲ دسمبر ۲۰۰۱ «قدرت» را از ربانی تحویل گیرد.

با نگاهی گذرا به افراد بالا، دیده می شود که همه جاسوسانی بوده اند که سالها خون مردم را مکیده و جز چپاول و غارت کاری نداشته اند. فهیم، قانونی، داکتر عبدالله، محقق، کریمی، حاجی قدیر، انوری، کاظمی، انجنیر رحیم، میرویس صادق، نظری، حنیف بلخی و منگل حسین از جنایتکاران جمعیتی، سیافی و گلبدینی؛ شاکر کارگر و عالم رزم از جنایتکاران دوستمی؛ کرزی، ارسلا، فرهنگ، سلطان حمید، رسول امین و شریف فایض از تکنوکرات های امریکائی؛ خالق فضل و سهیلا صدیق از دستیاران خلقی - پرچمی؛ عارف نورزی، سیماسمر، عبدالله وردک، داکتر عبدالرحمن، رهین، پاچاخان خدران و عبدالملک انور در هر قالبی جور می آمدند. اینان افرادی بودند که بنابر اراده امریکائی ها به این سمت ها انتخاب شده و قبلاً تعهد فروش افغانستان را امضاء نموده بودند. وقتی نیروهای امریکائی و انگلیس به اشغال افغانستان آغاز نمودند، کوچکترین مخالفتی از سوی اینان نشان داده نشد و همه یک برابر ورود چکمه پوشان را با امیل گل استقبال کردند.

لخضر براهیمی که با خلیزاد برای منافع اشغالی امریکا تلاش می کرد با دیده درائی خاصی اعلان کرد که «ما عدالت را فدای صلح کردیم». اما این صلح فقط به نفع امپریالیزم امریکا و سیاست های تجاوزکارانه آن بود. برخی از ساده لوحانی که یا ماهیت امپریالیزم را نمی شناختند و یا می شناختند، اما ریگی در کفش داشتند، مردم را در انتظار نگه داشته که گویا به زودی «امریکای دموکرات» به «مسئولیت های خود عمل کرده»، جنگسالاران را به چهارمیخ محکومیت می کشاند اما وقتی این کار را نکرد، گله سر دادند و با دلربائی خاصی از دوستان امریکائی شان انتقاد نمودند.

در کنفرانس بُن که به پروسه بُن معروف گشت، فیصله شد که ابتداء دولت موقت شش ماهه به ریاست حامد کرزی به میان آید و در این مدت نیروی ۸۵۰۰ نفری صلح سازمان ملل به نام «آیساف» وارد افغانستان گردد و امنیت شهر کابل را بگیرد. در این شش ماه زمینه برای تدویر لویه جرگه اضطراری آماده گردد. در جرگه رئیس و اعضای اداره انتقالی برای یک سال انتخاب و این اداره کمیسیون تسوید قانون اساسی را تشکیل و برای تصویب آن لویه جرگه قانون اساسی را تدویر نماید و بر اساس قانون اساسی جدید، انتخابات ریاست جمهوری، بعد انتخابات ولسی جرگه، شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی برگزار گردد و به این صورت این پروسه به پایان برسد. علاوه در کنفرانس بُن رعایت دموکراسی، آزادی بیان، آزادی رسانه ها، رعایت حقوق بشر، رعایت قانون اساسی ۱۳۴۳ (بدون فصل مسئولیت های شاه عملی گردد. پیتر تامسون در ۳۱ جولای ۲۰۰۰ به کانگرس امریکا گفت که برای حکومت بعد از طالبان فکر شود و خط مشی دولت هائی قبل از حاکمیت «کمونیست»ها در افغانستان پیاده گردد. گوئی که در سال ۲۰۰۰ تمام خطوط حکومت پوشالی بعد از سقوط امارت طالبان در امریکا دیزاین شده بود) و سیاست اقتصادی بازار آزاد نیز درج گردید. اما از ورود نیروهای امریکائی و انگلیس زیر نام «قوای ائتلاف» که بعدها ۱۸ هزار نفر از ۲۲ کشور به افغانستان سرازیر شدند، چیزی گفته نشد. در حالی که سران دولت جدید در خفا ورود این نیروها را قبول کرده و از آنان استقبال نموده بودند.

بعد از کنفرانس بُن و تعیین داکتر عبدالله به عنوان وزیر خارجه و یونس قانونی به عنوان وزیر داخله، این تعهد را با آیساف به نمایندگی از جنگسالاران و طنفروش به امضاء رساندند: «آیساف آزادی کامل و بلامانع دارد که در سر اسر خاک افغانستان و هوای آن حرکت نماید، با هر کدام از رهبران سیاسی، اجتماعی و دینی که لازم باشد، ارتباط برقرار کند، آیساف و افراد کمی آن تحت کلیه شرایط و در تمام اوقات در مقابل هر نوع جرم و یا خطای قابل مجازات که توسط آنان در خاک افغانستان انجام گرفته باشد، منحصراً تابع مقامات قضائی ملتهای خود خواهند بود و در مقابل هرگونه دستگیری و بازداشت، مصونیت خواهند داشت. آیساف از هرگونه مالیه و تکس و گمرک معاف می باشد». به این صورت می بینیم که سران شورای نظار یکبار در میدان هوائی تاجیکستان و بار دیگر در کابل رسماً به فروش کشور دست زدند. دیده می شود که تفاوتی میان و طنفروشی کرزی، داکتر عبدالله و ببرک و شاه شجاع وجود ندارد.

تا مدت ها گفته می شد که پروسه بُن را اشرف غنی احمدزی نوشته، اما بعدها شخصی به نام وحیدالله ادعای نوشتن آن را کرد که اگر هر یکی از اینان کرده باشند، زیر نظر سازمان «سیا» نوشته شده، تراوشی از افکار تئوریسین های بورژوائی بوده که چگونگی اشغال افغانستان را توسط امریکائی ها ترسیم نمودند. بعدتر تمام نکات آن در قانون اساسی افغانستان درج و به تصویب رسید و به این صورت افغانستان از نظر ایدئولوژیک، اداری و نظامی به اشغال کامل امریکائی ها درآمد.

در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱، ۳۰ نفری فرانسوی وارد مزار شد و فردای آن نیروهای امریکائی کنترل میدان هوائی قندهار را در دست گرفتند. بعد در ۲۲ دسامبر در حضور ۱۵۰۰ نفر داخلی و خارجی، در حالی که نیروهای انگلیس امنیت محل برگزاری را بر عهده گرفته بودند، کرسی «قدرت» را از ربانی «تحویل» گرفت. در این جلسه سفیر هالند به نمایندگی از اتحادیه اروپا صحبت کرد و وزیر خارجه ایران حمایتش را از دولت موقت اعلان نمود و به زودی تمام کشورهای جهان دولت موقت را به رسمیت شناختند.

امریکائی ها بعد از مصرف ابتدائی ۸۰ میلیون دالر بر میدان های هوائی بگرام و قندهار، نیروهای هوائی و زمینی خود را عجلتاً در این دو میدان جابجا نمودند. امریکا زیر نام ائتلاف بین المللی ضد تروریسم آرام آرام از ۲۲ کشور، ۱۸ هزار نیرو را در افغانستان مستقر ساخت. بعد از امریکا، انگلیس ها بیشترین نیروی نظامی را وارد افغانستان کردند و در هلمند جابجا شدند. مصرف نیروی ائتلاف در افغانستان سالانه به ۱۰ میلیارد دالر می رسید. اما قوای آپساف که ۸۵۰۰ نفر را در بر می گرفت و از ۳۷ کشور جهان تشکیل شده بود، با مصرف سالانه ۱۳ میلیارد دالر در کابل و شهرهای دیگر افغانستان مستقر شده بودند.

بعد از اشغال افغانستان، امریکائی ها تعدادی از قومندانان طالب و القاعده را در افغانستان و پاکستان دستگیر کردند که اکثر آنان معجزه آسا از این تهلکه بدر رفتند. ملا خیرالله، ملا محمد رسول و ملا سلطان از افراد شاخص طالبان دستگیر و به گوانتانامو انتقال یافتند. دستگیرشدگان که تعداد شان به ۱۵۰۰ نفر می رسید، در میان شان افراد «بیگناه» نیز وجود داشت. نوجوانی به نام محمد جواد ۱۳ ساله نیز در ۲۰۰۲ دستگیر و بعد از هفت سال در ۲۰۰۹ رهائی یافت. این که چرا این نوجوان دستگیر و چرا رها شد، چیزی گفته نشد. این همه زندانی گاهی از سوی امریکائی ها محاکمه نشدند و بعدها اکثر شان رها شدند. امریکا برای این که دوسیه ۱۱ سپتمبر بسته نشود تا مدت ها به گرفتاری های خود ادامه داد و ۸۳ هزار نفر را به ظن دست داشتن با القاعده دستگیر کرد و مورد پرسش قرار داد که فقط ۴۳ تن شان واقعاً با القاعده رابطه داشتند و دیگران بعد از تحقیق رها شدند. ۱۰۰ تن در جریان دستگیری و تحقیق به قتل رسیدند. تحقیقات از این ۸۳ هزار نفر توسط خود امریکائی ها صورت گرفت که در ۳۶ زندان در داخل افغانستان نگهداری می شدند. این تحقیقات از لت و کوب تا زیر آب نگهداشتن و تهدید به تجاوز جنسی و غیره را در بر می گرفت. سربازان فاشیست امریکائی که با خالکوبی های لومپانه و غرور اشغالگرانه به افغان ها می بینند، هر شکنجه ای که یاد دارند، در تحقیق از اسرای شان به کار می گیرند. افسری که از پکتیا و بی هیچ دلیلی دستگیر و به زندان بگرام آورده شده بود، بعد از هر نوع شکنجه، برای این که او را شکنجه روانی داده باشند، هر لحظه برایش دشنام های ناموسی می دادند (آنان این دشنام ها را به زبان دری آموخته اند) چون برای شان گفته شده است که افغانها در برابر همچو دشنام هائی بسیار حساس اند. همچنان او را باز هم شبانه به تحقیق برده با حرکات شنیع، زیر فشار روانی قرار می دادند. وقتی از زندان رها شد بخشی از این شکنجه ها را ترسیده ترسیده افشاء کرد.

بخش اعظمی از سران و قومندانان طالب دوباره به پاکستان رفتند و در حمایت استخبارات پاکستان به سازماندهی مجدد آغاز کردند. افرادی چون ملا متوکل، ملا سلام ضعیف، ملا حکیم مجاهد، ملا ارسلا رحمانی، ملا خاکسار، ملا راکتی، رئیس بغران و ملا جهانگیر به امریکائی ها تسلیم شدند. بیشتر اینان در زمان امارت طالبان در روابط خارجی کار می کردند و از این طریق با سازمان «سیا» در تماس قرار گرفته بودند. این شرفباختگان تا حال در خدمت امریکا و اشغال قرار دارند و در این راستا تقلا می کنند که شاید به زودی بر گوشه ای از قدرت دولت پوشالی سوار شوند.

هنوز چند روزی از اشغال افغانستان و تشکیل دولت موقت پوشالی نگذشته بود که زلمی خلیلزاد، افغان - امریکائی که از مدیران مهم حزب جمهوریخواه است، به عنوان نماینده خاص رئیس جمهور امریکا وارد افغانستان شد و بعدتر علاوه بر نماینده خاص، سفیر امریکا در افغانستان نیز تعیین گردید. او که یکی از سردمداران مهم امپریالیستی به حساب می آید، علاوه بر این که سال ها در دفتر مطالعات ستراتیژیک وزارت خارجه امریکا به عنوان دیپلمات و تحلیلگر کار کرده است، در موسسه تحقیقاتی «رند» نیز نقش مهمی داشت و برای ستراتیژیست های امریکائی مشوره می داد و از کسانی است که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، با کولن پاول و دیکچینی، دکترین «پنج اژدهای» کوچک را نوشت. خلیلزاد در حقیقت رئیس جمهور واقعی و همه کاره افغانستان بود که کرزی بدون اجازه و مشوره او صلاحیت آب خوردن را نداشت.

نیروهای جبهه متحد در شمال و مرکز تمامی قشله های عسکری و پولیس را تصاحب شدند و قطعات تنظیمی را در آنها جابجا نمودند. هر والی در هر ولایت از جمع تنظیمی خود، نیروی مسلح تشکیل داد و کابل عمدتاً در کنترل شورای نظار قرار گرفت. با این که رهبران شورای نظار، وزارت های دفاع، خارجه و داخله را در اختیار داشتند، اما خود را صلاحیتدار مطلق کشور فکر می کردند تا جائی که باری یونس قانونی در مجلسی گفته بود که «کرزی چه است و چه صلاحیت دارد، اگر همین حالا تصمیم بگیرم به محی الدین (افسر پنجشیری که در گارد بود) تلفون می زنم که دستان کرزی را ببندد» این خبر همان لحظه به گوش کرزی رسید و او که میخس نزد اربابان پخته کوبیده شده بود تا مدت ها این افسر پنجشیری را عمداً در ارگ نگه داشت و به «قانونی» فهماند که او حامیانی دارد که نه بر او و نه بر همچو افسران پنجشیری رأی می زند.

نیروهای امریکائی به زودی کنترل ارگ را در دست گرفتند و رفت و آمد افراد نزد کرزی در ید صلاحیت آنان قرار گرفت (مخصوصاً بعد از سفر قندهارش که مورد حمله قرار گرفت)، علاوه بر این که هر مراجعه کننده ای را با عسکر و سگ تلاشی می کردند، در مقابل درب دفتر کرزی نیز یک امریکائی قوی هیکل با تمام تجهیزات پهره می داد و در هر جائی چند بادبگارد امریکائی او را محافظت می کردند.

والیانی که در آن زمان از سوی خلیلزاد و کرزی مقرر شدند، تمام شان وابسته به تنظیم های جهادی بودند. گل آقا شیرزوی، عطا محمد نور، حاجی دین محمد و اسماعیل خان از پر آوازه ترین آنان بودند که هر یک (بدون اسماعیل خان) به زودی به پای خلیلزاد خم شدند. وزیران تنظیمی، وزارتخانه ها را به پایگاه های نظامی مبدل کرده و تمام افراد وزارتخانه را از قوم و تنظیم خود مقرر ساختند. وزارت پلان که در رأس آن «محقق» قرار داشت، بی شباهت به سنگر حزب وحدت در زمان جنگ های کابل نبود. هر جنگسالار و زورمداری که ارگانی را تصرف نموده بود، بودجه آن را به جیب خود می زد. به این خاطر بودجه سال ۲۰۰۲ که ۱۵.۱ میلیارد افغانی تعیین شده بود، ۱۲.۹ میلیارد آن از کمک اشغالگران و فقط ۲.۲ میلیارد آن از عاید دولت تمویل شده بود.

با تمام سرکشی های قومندانان، ترس نامرئی از امریکائی ها در ذهن همه خانه کرده بود و چون عملیات هوایی ارتش امریکا در زدن طالبان همه را ترسانده و می فهمیدند که امریکائی ها برای درازمدت به اینجا آمده اند، لذا تلاش داشتند با خلیلزاد و سفارت امریکا در تماس نزدیک قرار بگیرند. آنان دستور تقرری های کرزی را نمی پذیرفتند و به این خاطر امریکائی ها ابتداء در صدد خلع سلاح این گروپ ها و تشکیل اردوی منظمی برآمدند.

هنوز مدتی از کار دولت موقت نگذشته بود که یکی از وزیران کابینه به تاریخ ۱۴ فبروری ۲۰۰۲ در میدان هوایی کابل به قتل رسید. داکتر عبدالرحمن نورستانی که زمانی به جنبش شعله ئی وابسته بود، بعد از تجاوز شوروی و تشکیل جبهه پنجشیر به مسعود پیوست و با این که نظاره گر تمام جنایات مسعود در مقابل مردم، قومندانان دیگر و

مخصوصاً افراد سازمان های ساما و رهائی (دو سازمان بازمانده از جنبش شعله جاوید) بود، اما همچنان وجدانش را در گرو مسعود و اخوانی های همراهش گذاشت. بعد از تشکیل شورای نظار معاون و مسؤول روابط خارجی آن شد و شب و روز برای این شورا جان کند. با ورود داکتر عبدالله به پنجشیر (۱۹۸۴) که مادر پنجشیری داشت، آرام آرام میان داکتر عبدالرحمن نورستانی و داکتر عبدالله بر سر نزدیکی با مسعود اختلاف پیدا شد و اقبال داکتر عبدالرحمن رو به افول گذاشت. بعد از سقوط نجیب و جنگ های خونبار کابل، داکتر عبدالله توانست نظر مسعود را نسبت به داکتر عبدالرحمن به کلی دگرگون سازد و مؤاخذه ای که مسعود در پنجشیر (در حضور جمعی از سران و قومندانان دست اول شورای نظار) از او کرد به خفت سکوت تن داد و دیگر به کابل و پنجشیر نیامد. وی در مذاکرات بُن به پروسه روم پیوست و مورد حمایت امریکائی ها قرار گرفت و از آن طریق وزیر هوانوردی کابینه دولت موقت شد. انتقال حجاج در آن سال با امکانات ضعیف این وزارت، باعث تأخیر چند روز در فضای سرد میدان هوائی کابل گردید، لذا حجاج خشمگین گردیده بودند. در این حالت خبر یافتند که داکتر عبدالرحمن با چند تن از همراهانش با اختصاص طیاره ای، عزم سفر دارد. دین محمد جرأت یکی از جنایتکاران شورای نظار با عبدالله توحیدی دست به تحریک حاجیان در میدان زده و بر طیاره ای که داکتر عبدالرحمن سوار بود، حمله کردند، او را چنان لت و کوب نمودند که بعد از چند لحظه جان داد و جسد او را از طیاره به زیر انداختند. این کار در حالی صورت گرفت که محافظان «آیساف» در چند قدمی طیاره ایستاده بودند، اما کوچکترین تلاشی جهت رهائی وزیر کابینه نکردند. به این صورت داکتر عبدالرحمن به وسیله چپاولگرانی به قتل رسید که سال ها برای شان جانکمی و سگ دوی کرده بود. کرزی این قتل را محکوم نمود، اما نه قادر به دستگیری قاتلان او شد و نه امریکائی ها و آیساف خود را خاریدند و نه قوم و خانواده او توانستند که طرف قاتلانش چپ ببینند. دین محمد جرأت (بعد رئیس حوادث وزارت داخله شد) و عبدالله توحیدی تا حال در کابل زندگی دارند و چرت شان از بابت تقاص خون داکتر عبدالرحمن خراب نیست.

ادامه دارد.